

ساختار محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی

دکتر محمد شیخی^{**}

تاریخ دریافت: ۸/۴/۸۱

تاریخ پذیرش: ۲/۱۰/۸۲

چکیده

اسلام که اساساً دینی شهرگراست و در شهر رشد و نمو یافته، خود موجب شهرهای جدید بوده یا باعث تغییر شکل شهرهای پیش از خود شده است. واضح است که گسترش اسلام در سرزمین‌های اسلامی به بارور شدن فرهنگ اسلامی منجر می‌شد و این فرهنگ ضمن اثرگذاری بر سرزمین‌های اسلامی از آن‌ها تأثیر می‌گرفت. اندیشه ناب اسلام محمد (ص) و علی (ع) تحت حکومت‌هایی که در دوره‌های مختلف زیر عنوان «امپراتوری اسلامی» پا به عرصه وجود نهادند، چه با تحریف شریعت و چه متأثر از ویژگی‌های سرزمینی، شکلی دیگر یافت که شهر، شهرسازی و فرهنگ شهری نیز متأثر از آن است. شهرهای اولیه سده اول

^{**} استادیار گروه برنامه ریزی اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی

هجری محل سکونت قبایل عرب و ایلات یکجانشین شده و به بخش‌هایی تقسیم شده بود که ساختار اجتماعی جامعه عربی را بازمی‌تافت. در دوره امپراتوری عباسی و اموی به تدریج و در امپراتوری عثمانی به سرعت شهرها رشد و توسعه یافت و مهاجرت‌های قابل توجه به شهرها ساختار آن‌ها را به شدت متحول ساخت و به تنوع قومی، نژادی و فرهنگی انجامید. این تنوع و نیز قشربندی مشخص اجتماعی منجر به شکل‌گیری محلات شهری یا تثبیت و گسترش نظام محله‌ای قبلی شد. گسترش قابل توجه شهرها در این دوره، وسعت حوزه امپراتوری و به خصوص تصمیم عثمانی‌ها بر اعطای حق خودمختاری درونی در شهرها به نوعی «نظام محله‌ای غنی» در شهرهای این دوره انجامید. محلات شهری این امکان را فراهم می‌کردند که قشرها، گروه‌ها، فرقه‌ها و مذاهب مختلف در محدوده‌های «خودی شده» هویت خود را باز یافته، آداب، رسوم، عادات و مراسم خود را در چارچوب شهر بازسازی کنند. گاهی هم این تعلق و هویت محله‌ای به دلیل تضادهای بین‌مرحله‌ای منجر به نزاع و درگیری‌های خونین شده، در مقابل هویت شهری قرار می‌گرفت که به نحوی توسط حاکمان حل می‌شد یا حتی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. این محلات امکان پیوند فرد را با جمع فراهم و امنیت گروه‌های اقلیت را تضمین می‌کرد و در مواردی جایگزین تشکیلات مردمی در شهرها می‌شد. کنترل و امنیت محلات و اداره آن‌ها توسط خود اهالی محله صورت می‌گرفت و مسئول هر محله ضمن حل مسائل محله، امکان ارتباط با شهر و مقامات شهر را فراهم می‌ساخت. هر محله در خود نیازمندی‌های روزمره ساکنان را تأمین می‌کرد و در واقع، شهری کوچک بود.

در این مقاله با استفاده از نتایج مطالعات اسنادی بر پایه کتب فارسی و انگلیسی مرتبط سعی شده است تا در یک بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای در ابتدا نظام و ساختار محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی و سپس عوامل مؤثر بر پیدایی و تحول آن و سرانجام کارکردهای نظام محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی بررسی و تحلیل گردد.

واژه‌های کلیدی: شهرهای اسلامی، نظام و ساختار محله‌ای، کارکرد محلات، اداره محلات

طرح مسئله

اگرچه ویژگی‌های شهر و شهرنشینی دوره اسلامی موضوع شماری از کتب و مقالات پژوهشی بوده، اما در مورد موضوع مقاله تا این زمان کم‌تر کاری صورت گرفته است. مقاله حاضر درصدد است تا ضمن بازشناسی کلی ساختار شهر دوره اسلامی، وضعیت تقسیمات شهری این شهرها را قبل از شروع تحولات نوین در آن‌ها شناخته، عوامل مؤثر در پیدایی، تحول و نیز کارکرد نظام محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی را معرفی نماید. بر این اساس، پرسش‌های پایه این مقاله به شرح زیر است:

(۱) چه عواملی در شکل‌گیری ساختار محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی مؤثر بوده است؟

(۲) کارکردهای نظام محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی و علل بقا و تداوم نظام محله‌ای در این شهرها چه بوده است؟

(۱) بررسی و تحلیل تطبیقی عوامل مؤثر بر ساختار محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی

۱-۱) بررسی تطبیقی ویژگی‌های ساختار محله‌ای در چند شهر نمونه

زندگی در شهرهای دوره اسلامی اساساً در قالب محلات مسکونی سامان یافته و شهر در قالب نظام محله‌ای عمل می‌کرد. به این معنی که بسته به اندازه شهر، جمعیت و سایر ویژگی‌های آن، ساختار محله‌ای و نحوه سازمان‌یابی محلات متفاوت بود، اندازه و ابعاد محلات و زیرمحلات کم یا زیاد می‌شد، اما در هر حال سیستم شهری در قالب زیرسیستم‌های محله‌ای عمل می‌کرد.

امس راپوپورت (Amos Rappoport) شهرهای اسلامی را مجموعه‌ای از محلات همگن و هم‌نواخت می‌داند که ساکنان آن‌ها توسط زبان، مذهب، شغل، خانواده یا سابقه زندگی

مشترک مرز خود را مشخص کرده‌اند، او ساختار محله‌ای شهر اسلامی را به شرح زیر تصور نموده است:

هر محله یک شهر کوچک با تمام خدمات مثل مسجد، حمام، نانوايي، بازارچه و بازار بوده و عناصر و سازمان یافتگی مشابه کل شهر داشته است. (Rappoport, 1981: 251-2)

سرجنت (Serjeant) در مورد شهر صنعا می‌گوید:

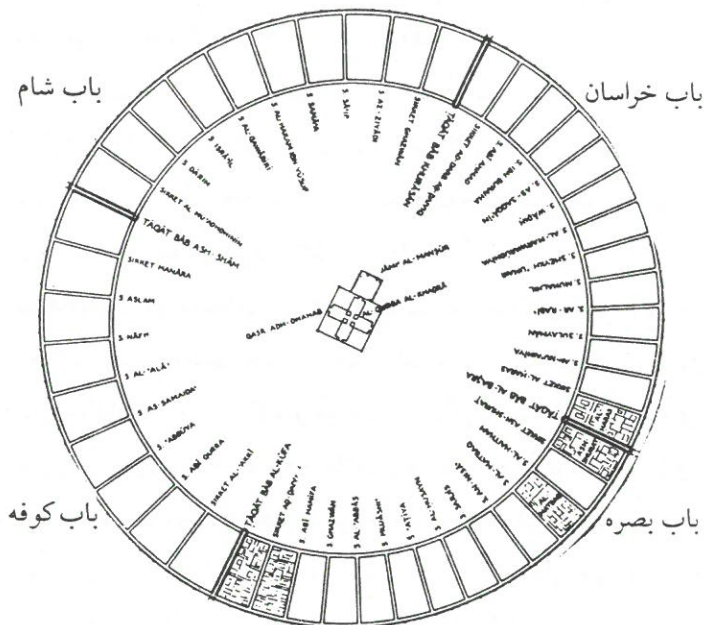
«صنعا به محلات چندی تقسیم شده بود که دارای ساختار محله‌ای جا افتاده‌ای بوده، قدرت حکومت مرکزی هویت فردی محلات را کاهش داده، مرز محلات در آن شفاف بوده و نام محلات آن مترادف نام مسجد محله بوده است.» (Serjeant, 1980: 35-36)

طبقات و قشرهای مختلف مردم در حلب و دمشق در واحدهای محله‌ای که حاره می‌نامیدند سکنا داشتند، حاره، محدوده‌ای مسکونی بود که بازارهای کوچک و کارگاه‌های کوچک داشت، اما از محدوده بازارهای مرکزی شهر فاصله گرفته بود. این‌ها جوامعی کوچک با یک هزار نفر جمعیت و روابط رو در رو بودند. به طور خلاصه، در این شهرها محلات، جوامع کوچک متشکلی بودند با ارتباطات بسته فامیلی، همگنی قومی یا مذهبی، وحدت مدیریت و امرار معاش، جدایی نسبی فیزیکی و با مشخصه شبه‌روستایی و روستایی در دل شهرهای بزرگ‌تر. (Lapidus and Hourani, 1970: 195-196)

شهر دایره‌ای بغداد نیز که نمونه شهر طراحی شده سده دوم هجری توسط منصور خلیفه عباسی است دارای کوی‌ها و محلاتی بوده که کاملاً بسته و جدا از هم اما کاملاً کنترل حکومت بوده است. یعقوبی می‌نویسد:

«... و میان طاق‌ها و دیوارها کوی‌ها و دروازه‌ها قرار داشت که به نام فرماندهان و نزدیکان منصور معروف است... این کوی‌ها میان طاق‌ها و طاق‌ها درون شهر و درون باره است و در هر کوی از این کوی‌ها بزرگان و فرماندهان که در همسایگی با وی طرف اعتماد بودند و بزرگان چاکران وی سکونت داشتند... و هر کوی از دو سوی، دره‌ایی محکم داشت و هیچ کدام به باره

میدان دارالخلافه اتصال نداشت.» (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱۰-۱۲).



مأخذ: لئوناردو بنهولو، تاریخ شهر (شهرهای اسلامی و اروپایی در قرون وسطی) ترجمه پروانه مرحد،

مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۶۹

در کل، محلات شهر به چهار بخش تقسیم شده بود که سرپرستی هر بخش بر عهده مردی از مهندسان بود و در هر محله بازارچه‌ها و گذرها با اندازه‌های متفاوت بود. در بیرون از باره شهر نیز محلات بی شماری بود که خدمات لازم در آنها تعبیه شده بود. (همان جا، ۱۲-۲۰)

در فاس مراکش گروه‌های مختلف قومی در فاس قدیم و نظامیان، خاندان سلطنتی و دیوانیان در فاس جدید محلات خود را داشتند. فاس قدیم به هجده محله تقسیم شده بود،

گذرها و خیابان‌های شهر غالباً دروازه داشتند که به وقت ناآرامی‌ها بسته می‌شد. شب‌هنگام راه دسترسی محلات قطع، و چرخش در شهر به دلیل بسته شدن دروازه‌های محلات و فقدان روشنایی، ناممکن می‌شد. (Letourneau, 1961: 15-18)

ابن بطوطه درباره شهر سرا می‌گوید: «مردم از طایفه‌های مختلف‌اند، هر طایفه محله‌ای جداگانه دارد که بازار و دکان‌های جداگانه در آن است. بازرگانان و غربایی که اهل عراق عجم و عراق عرب و مصر و شام و دیگر جاها هستند در محله به‌خصوصی که بارویی برگرد آن کشیده‌اند، منزل می‌کنند (به نقل از اشرف، ۱۳۵۳: ۴۰).

در غالب شهرهای ایران دوره اسلامی نیز شهر در قالب نظام محله‌ای عمل کرده، هر شهر به محلات و زیرمحلات چندی تقسیم شده و هر محله یک واحد اجتماعی و عملکردی بود که خدمات مورد نیاز ساکنان را تأمین می‌کرد و موجد همبستگی اجتماعی و پیوندهای گروهی درون محله و جدایی با بیرون محله بود. نام محلات از مذهب، حرفه قومیت، زبان و... نشأت می‌گرفت. وسعت و جمعیت محله‌ها متفاوت بود و مرز محلات نیز غالباً مرزی اجتماعی و گاهی فیزیکی بود هویت شهری البته گاهی در تضاد با هویت محله‌ای قرار می‌گرفت، اما حاکمیت و قدرت مرکزی تعادل نهایی را برقرار می‌کرد و حتی گاهی تضاد بین محله‌ای شهر، خود به مثابه ابزار کنترل شهر از جانب حکومت‌ها محسوب می‌شد. غالباً محلات در شهرهای ایران، درون‌گرا بودند (به دلیل همگنی اجتماعی قابل توجه و وجود و تأمین خدمات روزمره درون محله‌ای) اما، جهت تأمین نیازمندی‌های فرامحله‌ای از طریق یک رشته فضای پیونددهنده (گذرها و راسته‌های محله‌ای) با سایر محلات و شهر ارتباط داشتند. در ایران اگر چه جدایی محلات از یکدیگر در این دوره جدی بوده است اما کم‌تر از دروازه محله و جداسازی فیزیکی آن‌ها سخنی وجود دارد. محلات در شهر ایرانی دوره بعد از اسلام در واقع شهری کوچک و خانه‌ای بزرگ بود (از جمله نگاه کنید به: اشرف، کیانی، سلطانی، توسلی و لمپتون).

۲-۱) عوامل مؤثر در پیدایی و تداوم نظام محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی

۲-۱-۱) قشربندی اجتماعی و خاصه‌های فرهنگی - قومی - مذهبی

با توجه به تنوع قومی جمعیت در شهرهای دوره اسلامی و بر همین مبنا تفکیک قومی و مذهبی، فرقه‌ای، شغلی، فرهنگی و جغرافیایی، جمعیت ساکن در شهر، شکل‌گیری محلات و گاهی گتوهای شهری ضرورت پیدا می‌کرد. گاه حتی این تفکیک و جدایی به نزاع و درگیری بین محلات منجر می‌شد تلفات انسانی و مالی قابل توجه به بار می‌آورد. در این حالت، تعلق محله‌ای بر وابستگی و تعلق به شهر ارجحیت داشت و آن را متأثر می‌کرد.

در دمشق و حلب، مسیحیان و یهودیان و فرق مذهبی هر کدام محلات خاص خود را داشتند. در میان مسلمانان نیز گروه‌های قومی مختلفی - اعراب، کردها - ترکمنها و... بودند که محلات ویژه خود را داشتند. همچنین در میان اعراب مسلمان اکثریت مردم مذاهب و رویه‌های حقوقی متفاوتی داشتند که خود مبنایی برای شکل دهی محلات بود. همچنین مبنای روستایی، قبیله‌ای و قومی مذاهب پیشین مبنای دیگری برای تشکیل محلات بود. محلات دیگری بر مبنای حرف و پایه‌های معیشتی شکل گرفته بود، اما مدارکی در دست نیست که ثابت کند ثروت یا طبقه اجتماعی مبنای جدایی‌گزینی اجتماعی در محلات باشد. البته محلات ثروتمند و فقیر وجود داشت، اما در مجموع، همه محلات شامل اغنیا، فقرا، افراد برجسته و معمولی می‌شد... در دمشق و حلب مبنای اجتماعی، مذهبی و اقتصادی هیچ‌گاه منجر به تشکیل محلات با «تفکیک اجتماعی» نشد. (Hourani, 1970: 196-197)

در حضرموت طبقات اجتماعی (ساختار اجتماعی) به زیبایی کریستالیزه شده که این خود نمونه ساختار جامعه عربی در یکی از قدیمی‌ترین فرم‌های شناخته شده بودن و خود، مبنای محله‌ای شدن شهر در این بخش از یمن اگرچه نه به پایداری نظام محله‌ای صنعا و عدن - بوده است... در طول قرن‌ها صنعا طبقه‌بندی اجتماعی متنوعی داشته است که در دو طایفه بزرگ «سیدها» و «قائدین» جمع شده‌اند. همچنین افرادی از قبایل گوناگون

و طوایف مختلف که هر یک در شهر، محله‌ای برای خود داشته است، در صنعا می‌زیسته‌اند.
(Serjeant, 1980: 127-133)

یکی از دلایل توزیع جمعیت شهری در محلات، نیاز اقلیت‌های مذهبی یا قومی بود. در همه شهرهای عربی بزرگ، محلات «حمایت شده» مسیحی و یهودی تحت ذمه پیدا شدند: محله النصاری برای مسیحیان و حاره الیهود برای یهودیان. این امر حتی در مورد اقلیت مسلمان هم صادق بود. (محله علویان در انطاکیه و محله شیعیان در بغداد) یا حتی گروه‌های قومی (محله کردها در دمشق، حلب یا بغداد و محله اندلیس‌ها در الجزیره یا تونس. موقعیت این محلات در شهر کاملاً قابل تشخیص بود: انطاکیه با ۴۵ محله به دو منطقه بزرگ مسیحی، دو منطقه یهودی، چهار منطقه مسلمان و چهار منطقه ارمنی تقسیم شده است. (ریمون، ۱۳۷۰: ۷۳).

در تونس به اظهار ژاک ره وو (Rjevaut) ناحیه نزدیک به مراکز اقتصادی به محل استقرار قشرهای بالای جامعه، طبقه حاکم (مخزن)، علما و بازرگانان ثروتمند اختصاص داشت. مردم مهاجر جنوب در حومه جنوبی در محله «باب جزیره» و مهاجران شمال در «باب سویقه» اسکان یافته بودند. اندلیس‌ها در محله خود و اشراف مغربی نیز در محلات درونی مدینه ساکن شده بودند. (به نقل از ریمون، ۱۳۷۰: ۵۶۶-۵۷).

در قاهره گروه‌های اقلیت (یهودیان، قطبی‌ها...) با اندکی پایداری در محلات مربوط به خودشان جمع شده بودند (یک حاره الیهود و هفت محله مسیحی) و اصولاً توزیع نواحی مسکونی در قاهره مرزهای متمایز طبقات اجتماعی را دوباره شکل داد. (همان جا، ۷۶-۷۷).
در شمال افغانستان در شهر کوچک آکاپورک حتی تا به امروز هر گروه قومی و نیز فرقه‌های مسلمان محلات ویژه خود را دارند. البته باید خاطر نشان کرد که چنین الگویی شامل همه شهرهای مسلمان نمی‌شود. (Rappoport, 1981: 251-258) در شمال آفریقا نیز مجموعه محلات مجزایی با مبنای روستایی وجود دارد. (Ibid, 252)

نیشابور ۴۷ محله داشت... محله نصرآباد عالی‌ترین محله شهر و سکونتگاه علما و بازرگانان بوده برخی از محلات نیز اهل حرفه‌های معینی بود. در شهر بلخ پیروان ادیان بودایی، یهودی و مسلمان در محلات جداگانه می‌زیستند. شهر ری به سه بخش تقسیم شده هر بخش ملحه‌هایی داشت: بخش شیعه نشین بزرگ‌ترین بخش بود، و در سوی مغرب و جنوب شرقی بود. بخش شافعیان در جنوب کوه بی بی شهریانو قرار داشت و حنفیان سراسر ربض شرق ری و کهندژ و پاره‌ای از شارستان قدیمی و سراسری محله «سرای ایالت» را در اختیار داشتند و روی هم شهر ۲۷ محله داشت (اشرف، ۱۳۵۳: ۳۹-۴۰).

تصادف‌های اجتماعی آمیخته با اختلافات مذهبی هنگامی که در محلات شهری جای گرفته بود، به تخاصم و درگیری محلات انجامید و در موارد متعددی به جنگ و کشتار بین محلات شهری منجر شده است. در ری، طی دوره خلافت، ده فرقه اسلامی شامل شیعی، شافعی، حنفی، زیدیه و اسماعیلیه، و دو فرقه یهودی و زرتشتی هر یک در محلاتی می‌زیستند که گهگاه بر اثر عوامل سیاسی و اجتماعی و حمایت فرمانروایان و حکام یکی از فرق فوق قدرت می‌گرفت. یاقوت حمودی وقتی از برابر تاتارها گریخت، از ری گذر کرد و آن‌جا را ویران دید. به او گفتند: «بر اثر نزاع مذهبی... محلت‌های خراب می‌بینی که از آن شیعه و حنفیه است و تنها این محلت که از شافعیان است سالم بماند. از شیعه و حنفیه هیچ کس بر جای نماند مگر آنان که مذهب خود پنهان کردند.» به گفته مستوفی، بر اثر اختلافات مذهبی در ری «زیادت از یکصد هزار آدم به قتل رسید و خرابی تمام به حال شهر افتاد.» تاورنیه درباره اصفهان صفوی می‌گوید: «اصفهان به دو محله حیدری و نعمتی منقسم است و اغلب اهالی شهر به دو دسته تقسیم و با هم در ستیزند، مانند غالب شهرها و روستاهای ایران.» شیراز هم در دوره صفوی یازده محله داشت که شامل پنج محله حیدری، پنج محله نعمتی و یک محله یهودی‌نشین بوده است. (اشرف، ۱۳۵۳: ۳۱-۳۲، ۴۰).

البته نزاع بین محلات به هیچ وجه الگوی عامه همه شهرهای اسلامی نبوده است (Serjeant, 1980: 136).

۱-۲-۲) الگوی زندگی بدوی - قبایلی یا روستایی اولیه و استقرار آن در شهرهای اولیه اسلامی

اصولاً جامعه عرب اساس و مبنایی قبیله‌ای داشت و بخش کثیری از جمعیت، چادرنشین یا کوچ‌رو بودند. در بخش‌هایی از جنوب عربستان و نیز در جنوب عراق امروزی اعرابی می‌زیستند که در حین یک‌جانشینی، ساختار عشیره‌ای و قبیله‌ای خود را حفظ کرده بودند. حتی در حین جنگ‌های صدر اسلامی نیز ساختار قبیله‌ای در تشکیل سازمان نظامی سپاهیان اسلام نقشی اساسی داشته است. با رشد تمدن اسلامی و پیدایی شهرها و بزرگ شهرها و به خصوص در شهرهای سده‌های اولیه هجری، همین ساختار قبیله‌ای خود را در نظام شهری و نیز در قالب نظام محله‌ای بازسازی می‌کرد و هر قبیله، محله‌ای یا محلاتی را به خود اختصاص می‌داد. همچنین تا به امروز، روستاییان مهاجر در شهرهای مسلمان اغلب در محلات ویژه خود اسکان دارند. اسکان عشایر نیز موجب پیدایی محلاتی در شهرها شده است. در یمن و به خصوص بخش جنوبی آن در حضرموت ساختار قبیله‌ای با قدمت و قدرت زیادی وجود داشت که یک‌جانشین بودند و به کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند. همین ساختار قبیله‌ای قدرتمند در شهرهای بخش حضرموت نوعی ساختار محله‌ای گسسته را به دنبال داشته است (Serjeant, 1980: 135).

کوفه به منزله اردوگاه سپاه اسلام هنگام حمله به ایران در حدود سال پنجاه هجری به ساختار شهری تحول یافت که نقش قبایل و جدایی آن‌ها در شهر کاملاً آشکار بوده است: شهر کوفه از سه بخش تشکیل شده است: منطقه وسیع مرکزی با عملکرد سیاسی، مذهبی شامل مسجد و قصر، اراضی محل سکونت قبایل (خطط) که حول هسته مرکزی مرزبندی شده

و مناہج (شبکہ خیابان‌های مستقیم) که سهم قبائل را مشخص کرده، امکان دسترسی خط (محلات) را به مرکز فراهم می‌ساخت.

سعد بن وقاص در شمال صحن / محدوده مرکزی کوفه پنج خیابان، در جنوب چهار خیابان و در شرق و غرب سه خیابان باز کرد و آن‌ها را علامت گذاشت. سلیم و سقیف را در شمال، همدان در کنار معبری و بجیله را در کنار راهی دیگر و تیم‌اللات و تغلب را در کنار آخرین آن‌ها قرار داد. تقسیم جاها با قرعه‌کشی انجام شد (هشام جعیط، ۱۳۷۲: ۹، ۱۳۶-۱۳۸).

۱-۲-۳- گسترده‌ی امپراتوری‌های اسلامی و نیاز به خودگردانی در شهرها

پیدایی امپراتوری‌های اسلامی و به ویژه امپراتوری عثمانی (حداقل به زعم حکام آن) که تز خودمختاری نسبی اقوام و ملل را پذیرفته بودند، در شهرهای سرزمین‌های تحت تصرف نیز به شکل محلات خودگردان نمود داشت و اصولاً امپراتوری عثمانی و عباسی موجب تقویت محله‌گرایی در شهرها شده بودند. از سوی دیگر، در این دوره‌ها شهرها گسترش یافت که تنوع قومی - فرهنگی، مذهبی و نظایر آن در شهرها، خود، عامل تفکیک محلات و جدایی‌گزینی اجتماعی آن‌ها شده بود. تقاطع این دو نیاز (نیاز حکومت به کنترل محدوده‌های وسیع از طریق اعطای حق خودمختاری و خودگردانی به شهرها و نیاز شهرها به نظام محله‌ای جهت جای‌دهی گروه‌های مختلف با منشأ متفاوت قومی، نژادی، فرهنگی، مذهبی و...) موجب گسترش و تقویت نظام محله‌ای شهر در عهد امپراتوری‌های اسلامی و به خصوص امپراتوری عثمانی بود. در طول دوره عثمانی، مجموعه امپراتوری به صورت نظامی از ملت‌ها اداره می‌شد، از لحاظ رسمی و اداری، وجود شمار قابل توجهی از جوامع مجزا و مختلف پذیرفته شده بود. حتی تا به امروز بیش‌تر شهرهای اسلامی این مشخصه را حفظ کرده‌اند (Rappoport, 1981: 253).

در بغداد هر محله و گذر به قبیله، طایفه، اهل حرفه یا مردم ناحیه‌ای از نواحی امپراتوری

اسلامی اختصاص داشت و به نام رئیس یا مردمی که در آن ساکن بودند، نامیده می‌شد (اشرف، ۱۳۵۳: ۲۰).

شهرهای بزرگ در ساختار خود نشانه‌هایی از دوره عثمانی (طولانی ادغام در یک امپراتوری وسیع و قدرتمند را بازتابیده‌اند. عثمانی‌ها حکومتی همگون در سراسر شبکه عظیم سیاسی بنیاد نهادند. در همین دوره قلمروهای عربی امپراتوری اسلامی در یک مجموعه مرکب از ۳۶ ایالت و شامل ۱۲ ایالت یمن، بصر، بغداد، موصل، رقه، حلب، دمشق، طرابلس شرقی (لبنان)، طرابلس غربی (لیبی)، مصر، تونس و الجزایر بود. این حکومت با وسعت بیش از ۲/۵۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع بازاری عظیم پدید آورد که در آن انسان‌ها و فرآورده‌ها از مرزهای مراکش تا ایران و از علفزارهای جنوب روسیه تا حبشه می‌توانستند با آزادی حرکت و سفر کنند. در مادرشهری مثل قاهره علاوه بر ۱۰/۰۰۰ قبطی و ۱۰/۰۰۰ نفر اعضاء طبقه حاکم، ۲۵۰۰۰ خارجی مسلمان (ترک، روسی و مغربی) و ۱۵۰۰۰ نفر از اقلیت‌ها (یهودی، یونانی، سورانی و ارمنی) سکونت داشتند (ریمون، ۱۳۷۰: ۱۵-۲۵).

محتمل است که سازماندهی شهر به صورت چند محله که نظارت و کنترل دقیق مردم را همراه با اعطای خودمختاری نسبی به آن‌ها میسر می‌کرد، با روی کار آمدن عثمانی‌ها تقویت شده باشد. این موضوع کاملاً با مفهوم اداری و حکومتی «عدم تمرکز» مربوط بود. می‌دانیم که ساختاربخشی تاریخی شهرهای عرب عمیقاً با توسعه محلات مشخص می‌شد و بدون شک در روزگار عثمانی تعداد محلات هر شهر خیلی افزایش یافت که البته با توسعه شهر همراه بود و حداقل بخشی از شیوه شهرسازی آن دوره را مشخص می‌کرد. در هر حال، عثمانی‌ها با عنایت به دامنه گسترده قلمروی خود... ترجیح می‌دادند تا حدودی به ملت‌ها، مذاهب و گروه‌های حرفه‌ای خودمختاری دهند و از طوایف به مثابه یک واسطه برای اداره امور خودشان بهره‌گیرند (همان جا، ۳۱-۳۴).

۱-۲-۴- وجود / تداوم نوعی نظم طبقاتی و قشربندی اجتماعی برخاسته از آن (حداقل پس از سده اول هجری)

در خصوص پایگاه طبقاتی یا مساوات‌طلبی در محلات شهری حداقل دو دیدگاه مشخص وجود دارد: یک دسته را اعتقاد بر آن است که در جامعه اسلامی (حتی در صدر اسلام) تفاوت طبقاتی به شکلی محفوظ مانده و در افکار اندیشه‌گران و متفکران مسلمان نیز تمایز طبقاتی پذیرفته شده بود که خود این عامل مؤثری در شکل دادن به محلات مسکونی بر اساس «نوعی نظام طبقه‌ای» بوده است. در مقابل، گروهی اعتقاد دارند که با ورود اسلام در شهرهای سرزمین‌های اسلامی «نوعی مساوات و برابرطلبی» حاکم شد که تفکیک طبقاتی را در محلات شهری نمی‌پذیرفت، بلکه در هر محله اغنیا و فقر هم‌زیستی داشته، امتیاز طبقه‌ای عاملی برای جداسازی مردم در محلات مسکونی نبوده است. این هر دو دسته دیدگاه هم برای خود دلایلی دارند:

پروفسور آن لمبتون بر این باور است که: «جامعه مطلوب به آن معنی که در عقاید فلاسفه قرون وسطای اسلام بیان شده عبارت است از یک جامعه مبتنی بر "سلسله مراتب" که در آن انسان به طبقات مختلف تقسیم شده است. در چنین جامعه‌ای وظیفه دولت حفظ موازنه بین این طبقات بود» (لمبتون، ۱۳۵۰: ۵۶). او بر این اعتقاد است که حکمای مسلمان در عقیده خود متأثر از یونان و روم بوده و حداقل بر شرق اسلامی تأثیر گذاشته‌اند. خواجه نصیرالدین طوسی اجتماع را به چهار طبقه تقسیم کرده که در هر طبقه هر کس مطابق استعداد خود جای پیشرفت دارد. جامع مفیدی نیز طبقه‌بندی دیگری را معرفی می‌کند که در هر حال بیانگر تداعی نظم طبقاتی بیش از اسلام و متأثر از یونان و روم است. به گمان لمبتون طبقه‌بندی فلاسفه و حکمای اسلامی فراتر از یک طبقه‌بندی نظری بوده، از برخی جهات این طبقه‌بندی بازنمای اجتماع اسلامی به طور کلی است (همان‌جا: ۵۷-۵۹).

آندره ریمون اندیشه‌ای را که بر اساس آن، جامعه شهری سنتی عربی به نسبت

مساوات طلب کرده و به‌رغم وجود اشکالات متدولوژیک در بازنمایی سازمان و زندگی محله‌ای شهر اسلامی - عربی در بررسی‌های خود نشان می‌دهد که «در قاهره دوره عثمانی، نسبت پایین‌ترین ردیف درآمدی به بالاترین ۱ به ۶۰۰۰۰ ثبت شده است. او مطابق اسناد بررسی شده نشان می‌دهد که بخش‌های محروم و فقیر جمعیت به سوی حومه‌های قاهره رانده شده اما گروه‌های با منزلت اجتماعی بالاتر چون علما و امرا در نزدیکی مرکز شهر سکونت داشتند، طرحی متشکل از حلقه‌های پی در پی که ثروتمندترین مردم در نزدیکی مرکز شهر و فقرا به ترتیب با فاصله‌ای دور از آن اقامت می‌گزیدند... در دوره عثمانی، مطابق بررسی ژاک ره‌وو در تونس ناحیه مرکزی اقتصادی شهر، محل سکناى قشرهای بالای جامعه و سرمایه‌داران محلی بود و مهاجران به شهرها و طبقات پایین‌تر در نقاط کم‌تر مرغوب مستقر می‌شدند... توزیع محلات مسکونی قاهره مرزهای طبقات اجتماعی را دوباره شکل داده است... در یک حوزه وسیع ساختار اجتماعی قاهره روی نقشه نمایانده شده که نشان می‌دهد طبقه‌بندی اجتماعی یا گروهی دقیقاً توسط موقعیت جغرافیایی بیان شده است (تصاویر ۲ و ۳ و ۴) (ریمون، ۱۳۷۰: ۶۵-۶۷).

ج. س. دیوید همین پدیده (تفکیک طبقاتی محلات) را در خصوص حلب نشان می‌دهد. او نقشه خانه‌های سنتی را ترسیم کرده، طرح خانه‌ها را در حلقه‌های پی در پی آشکارا نشان می‌دهد که خانه‌های سرمایه‌داران محلی (تیپ ۳ و ۴) در سمت دیگر مدینه و نزدیک مرکز اقتصادی شهر متمرکز بوده، کمی دورتر مناطق خانه‌های طبقه متوسط بود (تیپ ۱ و ۲)، خانه‌های روستایی محقر در مناطق دورتر شرق و جنوب شهر قرار داشت. تنها استثنا در این مورد، محله مسیحی نشین «جدیده» در شمال غربی شهر است که یک محله بورژوازشین است. (تصویر ۵). (همان: ۶۸)

شهر بغداد منصوری نیز به نوعی نظم طبقاتی را در ساختار محله‌ای شهری مدور باز می‌تابید. یعقوبی می‌نویسد: «در هر کوی از این کوی‌ها بزرگان و فرماندهان که در همسایگی با

وی طرف اعتماد بودند و بزرگان چاکران وی سکونت داشتند» (یعقوبی: ۱۲). او همچنین اشاره دارد که در محدوده مرکزی تنها کاخ و مسجد جامع مستقر بوده و در آن هیچ محله‌ای مسکونی به جز نگهبانان، فرزندان و اعضای خانواده منصور وجود نداشته و اصولاً به بارهٔ محدودهٔ مرکزی حتی راه نداشته‌اند (رک تصویر شماره ۱). مهاجران و اهالی دیگر ولایات امپراتوری نیز در بیرون باره در محلاتی ویژه سکونت داشته‌اند (یعقوبی ۱۳۴۷: ۱۰، ۱۲-۲۰).

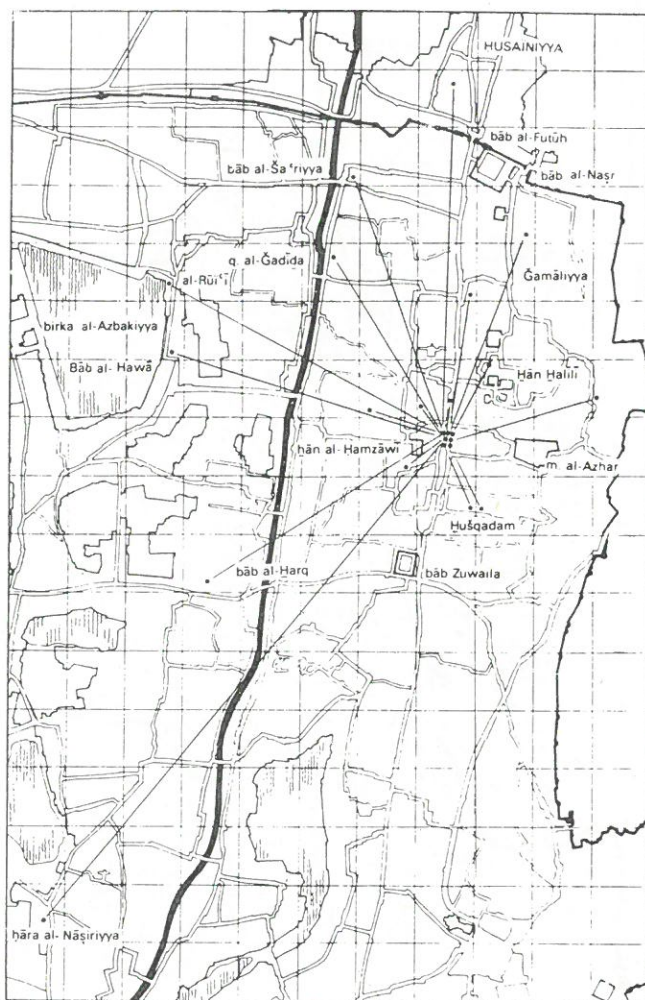
بر خلاف دیدگاه فوق، لاپیدوس معتقد است: «مدرکی در دست نیست که ثابت کند ثروت یا طبقهٔ اجتماعی «مبنای جدایی‌گزینی اجتماعی باشد. البته تا حدودی برخی محلات ثروتمندتر و برخی فقیرترند اما... مبنای اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و مانند آن هیچ‌گاه منجر به تشکیل محلات با تفکیک طبقاتی نشد... هر محله هم افراد غنی و هم فقیر داشت؛ هم افراد برجسته داشت و هم معمولی» (Hourani, 1970: 197-198).

مرحوم آنتوان عبدالنور معتقد است که سازمان فضایی شهر عربی (دورهٔ اسلامی) هیچ‌گونه تمایز بر اساس عوامل اقتصادی - اجتماعی را نمی‌پذیرفت. او بر این باور است که: «به طور سنتی در شهرهای عربی - اسلامی قاعده بر این بود که خانواده‌های فقیر و ثروتمند همسایه بودند... در آن جا هیچ امتیاز و برتری بین محلات ثروتمند و فقیر وجود نداشت» (ریمون به نقل از عبدالنور، ۱۳۷۰: ۷۱).

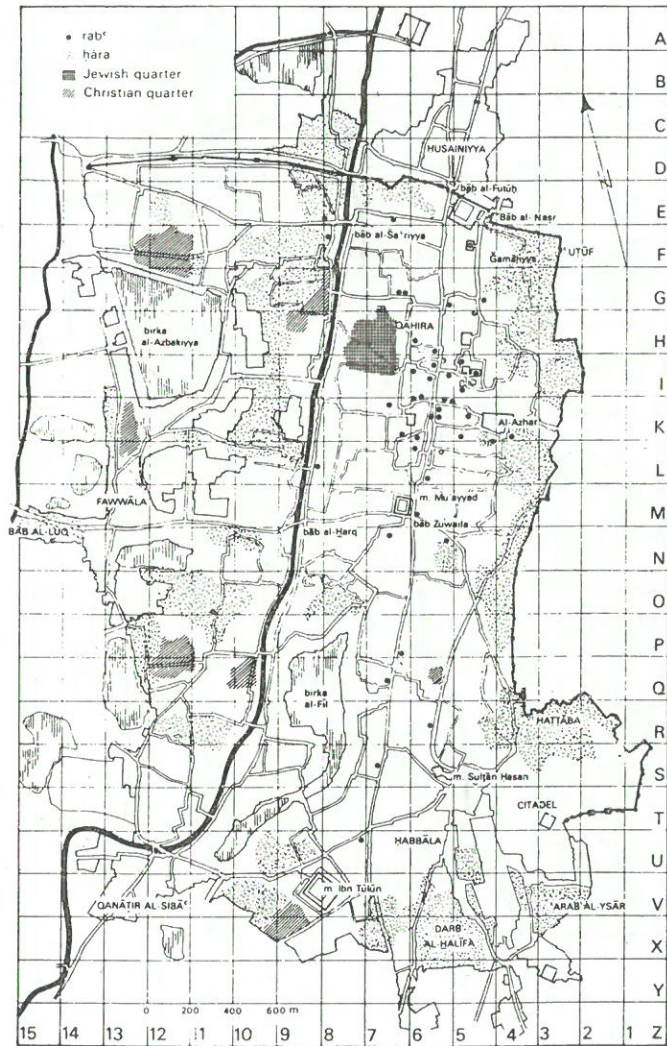
ریمون نظام محلات بسته در شهرهای اسلامی را علاوه بر حل زیرکانهٔ مسئلهٔ امنیت در جهت ایجاد یک جامعهٔ اسلامی مطلوب با اطمینان از تقریباً مجزا شدن کامل زندگی خانوادگی به مثابهٔ یک ویژگی دلخواه جامعهٔ اسلامی می‌داند و البته شهرهای عراق و مدیترانه‌ای را از این قاعده مستثنا می‌کند» (همان‌جا، ۱۳۰).

امس راپوپورت ضمن اشاره به بسته بودن محلات شهر اسلامی و تفکیک مشخص قلمرو محلات، «کنترل حرکات ساکنان آن را ناشی از گونه‌ای نظام ارزشی متفاوت می‌بیند که در آن، تحرک به شکل یک کالا ارزش نهایی به حساب نمی‌آید» (Rappoport, 1981: 252).

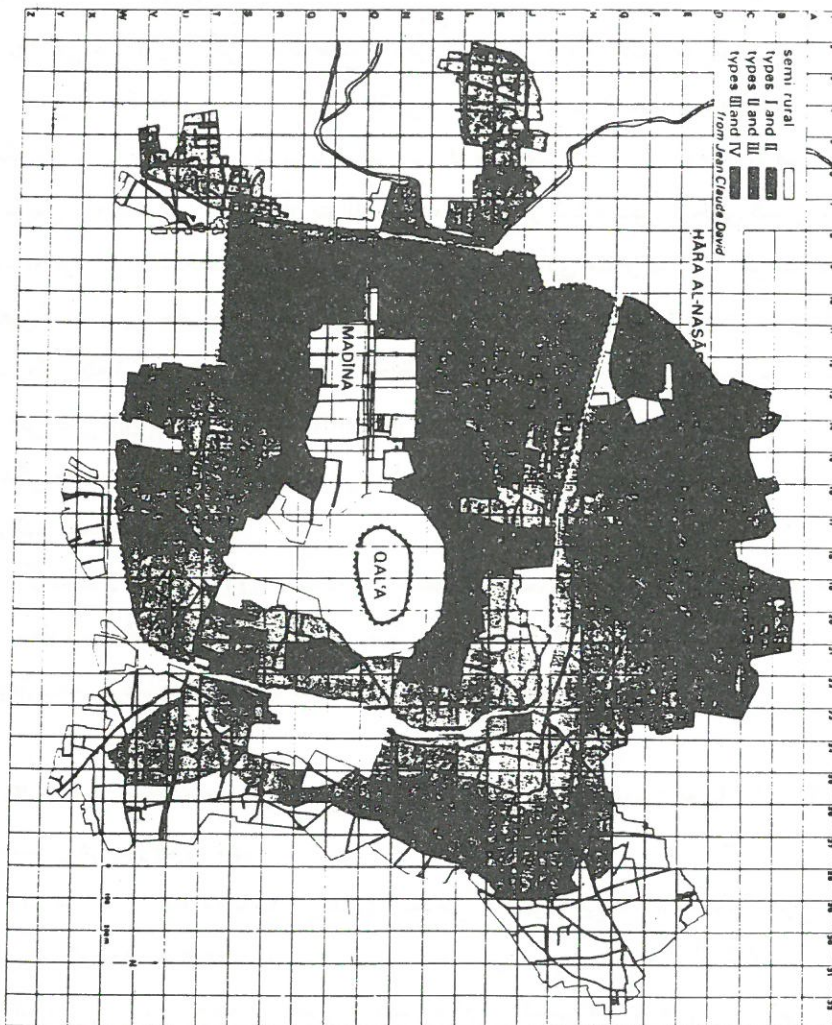
تصویر ۳- موقعیت خانه‌های اهالی غوریه در قاهره



تصویر ۴- موقعیت حاره و ربع در قاهره



تصویر ۵- توزیع خانه‌های سنتی در حلب (از جی. سی. دیوید)



۲) کارکردهای نظام محله‌ای در سرزمین‌های اسلامی

الف) کارکرد و نقش‌های محلات

۱-۲- حل مسئله وابستگی فرد به جمع و تأمین نیاز تعلق فرد به جمع هم پیوند

یکی از کارکردهای محله در شهر اسلامی - با پیوند عاطفی انسانی پذیرفته شده - تدارک امکان امنیت روانی فرد در پیوند با جمعی بود که مشخصات فرهنگی قوم، و مذهبی نسبتاً مشابهی با او داشت تا در پرتو آن بتواند جایگاه خود را در گستره شهر مشخص کند و در میان انبوه مردمان با مشخصه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت بتواند هویت خود را معین کند. در این خصوص، امسن راپوپورت اشاره می‌کند که: «در این شهرهای سنتی، فرد به گروه وابسته است و این گروه‌ها نیز از لحاظ فضایی از هم جدا می‌شوند تا به این وسیله با راحتی بیشتری بتوانند هویت (identity)، اعمال مذهبی، زبان، عادات غذایی و کلاً شیوه زندگی خود را حفظ کنند» در درون هر محله هر کس همه را می‌شناخت و احساس امنیت می‌کرد (همان‌جا، ۲۵۲).

آن لمپتون نیز بر این باور است که «در اجتماع ایران تمایل به سازمان گروهی به درجات و در سطوح مختلف وجود داشته است... تنها با تعلق به یک گروه بود که فرد احساس امنیت و موفقیت می‌کرد... که این گاه به ایجاد اجتماعات مجزا منجر می‌شد.

۲-۲- نیاز به حفظ خاصه‌های شغلی، فرهنگی، اجتماعی و تجدید حیات بستگی‌های

روستایی در چارچوب شهر

مردمی که از نقاط مختلف امپراطوری اسلامی به شهرها می‌آمدند، در مقابل موج رو به گسترش توسعه شهری مایل بودند که سنن، آداب، رسوم و عادات خود را از گزند آسیب‌ها حفظ کنند. بر این مبنا، با تجمع در بخشی از شهر، علاوه بر کسب امنیت روانی، به نوعی «امنیت اجتماعی» هم دست می‌یافتند که در قالب محلات شهری امکان تجدید زندگی گذشته و

شیوه‌های زیستی پذیرفته شده خود را پیدا می‌کردند. لاپیدوس در مورد دمشق نوشته است: «مهاجران به شهرهای بزرگ از شهرها و روستاهای کوچک تلاش دارند تا زندگی گذشته خود را درون دیوارهای شهر ادامه دهند، مثلاً در دمشق محلاتی از مردم حران تشکیل شده بود.» گاهی که این مسئله در قالب فرقه‌های مذهبی خود را بازمی‌یافت جدایی و تفرقه محلات را دامن می‌زد و در مقابل در داخل محله همبستگی بیش‌تری را موجب می‌شد: در شهرهای ایران پیروان مذاهب چهارگانه تسنن و نیز فرق کرامتیه، معتزله، اسماعیلیه و دیگر مذاهب شیعی هر یک در محله‌ای سکونت داشتند و برای خود مسجد، بازارچه، تکیه و حسینیه داشتند و این خود به نزاع‌های سیاسی - اجتماعی بین محلات منجر می‌شد» (اشرف، ۱۳۵۳: ۳۱).

انطاکیه همچون دمشق و حلب مجموعه‌ای از چند شهر با اجتماعات قومی و مذهبی بود. ترکان، مسیحیان و علویان هر یک محلات خود را داشتند. آن‌ها هیچ وجه مشترکی با هم نداشتند، جدا از هم می‌زیستند و هر یک آداب و رسوم و قوانین ویژه داشتند. رقابت، هم‌چشمی و ستیز بر روابط آن‌ها حکمفرما بود. این محلات با یکدیگر روابط اجتماعی و میاه‌گروهی را منع می‌کردند. مسلمانان علوی و ترک حتی به مساجد هم نمی‌رفتند. در چنین اوضاع و احوالی هر محله برای اعضای خود یک گروه بسته یا نوعی «گروه خودی» بود و محلات دیگر برای آنان «گروه بیگانه» به شمار می‌آمدند (همان‌جا، ۳۹).

در حلب جمعیت محلات به دو دسته بزرگ باناکوسا (Banaqusa) و الحورانی (Al-Hawrani) تقسیم می‌شد که دشمن هم بودند و در طول سده‌های چهارده و پانزده (هفتم و هشتم هجری) با هم درگیری داشتند. دمشق نیز گروه‌های قومی و اعراب بدوی مهاجر که برخی اوقات سابقه خصومت در سده‌های اولیه اسلامی داشتند، در محلات شهری درگیر بوده‌اند. همچنین روستاییانی که در شهر محلاتی برای خود داشتند نیز با یکدیگر درگیری‌هایی پیدا می‌کردند.

۲-۳. حل مسئله امنیت و کنترل شهر و محله

واحدهای محله‌ای در شهر امکان کنترل و نظارت رسمی و به خصوص «غیررسمی» را فراهم می‌کردند. در این محلات چشم‌های ساکنان مراقب حرکات و اتفاقات غیرمعمول بود و شاخک‌های حساس مردم و مسئولان محله کوچکترین اتفاق غیرمعمولی را دریافت و کنترل می‌کرد و از طرفی نیز امکان کنترل حکومت بر شهرها را فراهم می‌ساخت: «این عرصه‌ها (محلات) محدود به اعضای خود بود، به این معنی که ورود و خروج غریبه‌ها در آن محدود بود. نیز راه دسترسی محدودی به محله وجود داشت. در حقیقت، قلمرو [محلات] کاملاً مجزا و تفکیک شده، حرکات و ارتباطات ساکنان را در محدوده خود کنترل می‌کرد که این جایگزین پلیس و سایر نهادها کنترل می‌شد (Rappoport, 1981: 252).

در سوریه محلات، واحد مدیریتی هم بودند و در واقع کارکرد پلیس (حراست) و مالی (واحد مالیات‌گیری) داشتند. هر محله مسئول دستگیری مجرمان یا پرداخت حق خون و نیز پرداخت غرامت بوده است. محلات همچنین واحد مالیات‌گیری بودند... سرانجام محلات وظیفه دفاع از خود را نیز بر عهده داشتند. زمانی که مشکلی پیش می‌آمد، گشتی‌ها و مراقبانی را جهت امنیت محله تعیین می‌کردند و موانعی می‌گذاشتند. در عهد مملوکان سوریه البته دروازه محلات عنصر ثابت و دائمی نبود، بلکه در هنگام خطر، بازسازی و بسته می‌شده است (Hourani and Lapidus, 1970: 197).

۲-۴. تضمین امنیت گروه‌های اقلیت و جدایی آن‌ها از مسلمانان

با توجه به احکام اسلامی، جدایی محلات اقلیت‌های مذهبی از مسلمانان امری پذیرفته شده بود که این البته مطلوب خود آن‌ها نیز بود. بر این اساس، غیرمسلمانان در شهرهای اسلامی با پرداخت مالیاتی موسوم به جزیه - که گاه کم‌تر از مالیات بر مسلمانان بود - تحت حمایت قرار می‌گرفتند و در محلات جداگانه‌ای اسکان می‌یافتند. آن‌ها به این ترتیب در انجام

دادن آداب و مراسم مذهبی خود آزادی عمل داشتند و در محدوده محله خود معابد و اماکن مذهبی خود را داشتند. اما در هر حال جداسازی محله آن‌ها از محلات مسلمین در همه بلاد اسلامی جدی بوده است. لمپتون در این مورد اشاره می‌کند که: «مسلمانان و غیرمسلمانان همواره از یکدیگر مجزا و متمایز می‌ماندند. اجتماعات غیرمسلمان با وجود آن که از نظر جغرافیایی در داخل دارالسلام قرار داشتند، مع الوصف هرگز با جوامع مسلمان یکی و یک جا نشدند» (Lampton, 1970: 66).

در شهرهای سوریه، مسیحیان، یهودیان و فرق مذهبی هر یک محلات خاص خود را داشتند (Hourani, 1970: 196). در شهرهای عربی بزرگ زمان عثمانی «محلات حمایت شده» مسیحی و یهودی تحت ذمه پیدا شدند. محله النصارى برای مسیحیان و حاره‌الیهود برای یهودیان. این مسئله حتی در مورد فرق مسلمانان هم صادق بود. این امر دلایل چندی داشت از جمله:

- ۱- تمایل به تحکیم پیوند مذهبی برای تسهیل در نیل به آرمان‌های مذهبی،
- ۲- تضمین امنیت گروه‌های زبانی، مذهبی، و قومی، و
- ۳- تمایل مقامات شهر برای نظارت دقیق‌تر بر آن‌ها (ریمون، ۱۳۷۰: ۷۳).

۲-۵- جایگزینی تشکیلات رسمی مردمی

در غالب شهرهای اسلامی بر خلاف نمونه‌های اروپایی، هیچ‌گاه تشکیلات رسمی مردمی جهت دفاع از حقوق آن‌ها در مقابل حکومت‌ها وجود نداشت. در برخی از سرزمین‌های اسلامی حتی انجمن‌های صنفی هم مجال ظهور نیافتند و در سرزمین‌هایی که انجمن‌های صنفی پا به عرصه وجود گذاشتند و تشکیلات صنفی منظم و نیرومند ایجاد شدند (نمونه ایران) حکومت بوده‌اند. در غیاب یا ناتوانی چنین تشکیلاتی، محلات گزینه‌ای مناسب - هر چند ضعیف - جهت تشکیل مردم - هم پیوند - به شمار می‌آمدند. در قالب محلات، برخی

سازمان‌های اجتماعی غیردولتی شکل می‌گرفت که متصدی انجام دادن امور محله و حتی شهر بود. لاپیدوس در مورد این مسئله اشاره می‌کند که: «تأکید زیاد بر اهمیت محلات در زندگی اجتماعی شهرهای اسلامی به دلیل ضعف یا حتی فقدان سایر اشکال تشکیلات مردمی بود که در شهرهای قرون وسطی یا مدرن می‌توان یافت، به خصوص تشکیلات صنفی / گیلدها که در زمان مملوک‌ها در سوریه رواج اندکی داشت. این فقدان تشکیلات صنفی توسط هم بستگی‌های قومی محله‌ای جبران می‌شد. از طرف دیگر، محلات تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر اهداف و روند فعالیت‌های سیاسی و مردمی داشتند: محلات (در فقدان تشکیلات سیاسی) نیرویی تعیین‌کننده و سازمان‌یافته در مقابل حاکمیت مملوک‌های سوریه بوده‌اند. البته اگر چه قادر به درک و سازماندهی تحولات و انقلابات نبوده‌اند، اما می‌توانستند - حداقل - از علایق و گرایش‌های محله‌ای خود دفاع کنند.

در ایران البته سازمان‌های صنفی و انجمن اصناف و حرف مختلف سابقه‌ای دیرینه داشته و شمول آن نیز قابل توجه بوده است و با توجه به قدرت حاکم و این که بر خلاف اروپای قرون وسطی در این جا قدرت و حکومت در شهرها مستقر بود، محلات را هم کاملاً تحت کنترل خود داشتند و گاه با دامن زدن به جدایی‌های محله‌ای آن‌ها را در مقابل هم قرار می‌دادند و لذا شاید نتوان از تشکیلات محله‌ای چنان که از تشکیلات صنفی - مطرح در مقابل حکومت‌ها - سخنی به میان آورد (ر.ک: اشرف، ۱۳۵۳: ۳۳-۳۸).

در اواخر سده پانزده میلادی در شهرهای سوریه انجمن‌هایی که بعضاً پایگاه اجتماعی داشتند، شکل گرفتند که یکی از آن‌ها ذوآر بود (= zuar) بود که در دوره مملوکان، سازمانی محله‌ای بودند و در محله سازمان می‌یافتند اما فراتر از مرزهای محله عمل می‌کردند. آن‌ها در مقابل حکومت از محله دفاع می‌کردند و حتی بعدها پایه مخالفت با حکومت را گذاشتند. همچنین در مقابل مالیات‌های اضافه وضع شده مقاومت می‌کردند. البته گاهی هم برای رسیدن به برخی اهداف خود دست به اعمال خلاف می‌زدند. همان گونه که از محله دفاع می‌کردند،

گاهی به عنوان دزد، جانی و خلافکار هم شناخته می‌شدند. در صنعا سازمان‌های منظم نگهبانان شباه وجود داشته که حرس اللیل خوانده می‌شدند (Serjeant, 136)؛ در ایران سده نوزدهم نیز اجتماعاتی شبیه عیاران (سازمان‌های لوطی‌ها و داش‌ها) وجود داشته که هدف آن‌ها حفظ اخلاقیات اجتماع در ناحیه متعلق به خودشان بوده و حفظ محله از صدمه دزدان. آن‌ها با این هدف شب‌هنگام پاس می‌دادند و تعلیم و تربیت کودکان یتیم آن ناحیه را بر عهده می‌گرفتند. آن‌ها با پولی که از پولداران می‌گرفتند به فقرا کمک می‌کردند (Lampton, 79).

ب) نحوه اداره محلات شهری

در غالب شهرهای دوره اسلامی محلات متولیان و سرپرستانی داشتند که توسط ریش‌سفیدان و معتمدان و برگزیدگان محله معرفی و از جانب حکومت منصوب می‌شدند. آن‌ها ضمن اداره امور مربوط به محله، نیازها و خواست‌های مردم محله را نیز به حاکمیت انتقال داده، در واقع نقشی دوسویه بر عهده داشتند. از سویی، ابزار مدیریت شهری بودند و اعمال حاکمیت از طرف حاکم شهر را بر عهده داشتند و از دیگر سو، رتق و فتق امور محله را انجام می‌دادند. این افراد البته باید واجد صلاحیت‌های فردی و تجربیات و سوابق می‌بودند. در فاس مراکش هر محله، مهتر خاص خود را داشت. او از طرف منتفدان محله پیشنهاد اما از سوی حکومت تعیین و نصب می‌شد. اساس انتخاب مهتر محله (quarter chief) انتخابات نبود، بلکه توافق عام ریش‌سفیدان محله بود. او بخشی از وقت خود را صرف تماس با مسئولان حکومتی و شهری می‌کرد تا از آرای آن‌ها آگاه شود. همچنین آن‌ها را از واکنش‌ها و آرای محله خودش آگاه می‌کرد. پس از ارزیابی آرای حکومت و چانه‌زنی‌ها روال اداری کارها را هماهنگ می‌کرد. مهتران وظیفه دشواری بر عهده داشتند و ممکن بود با وضعیتی مواجه شوند که پرستیژ و گاه حتی مال و مکنت آن‌ها را در خطر بیندازد. آن‌ها افرادی با مهارت، تجربه و مشخصه‌های مثبت بودند که در نبود تشکیلات منظم شهری، از طرف حکومت، رابطه‌ای

چهره‌به‌چهره با مردم محله خود داشتند. البته آن‌ها تشکیلات اداری، سیاسی خاص یا جلسات مشخص با وقت معین نداشتند، اما در مواقع ضروری می‌توانستند همدیگر را پیدا کنند و شورا تشکیل دهند. (Le Tourneau, 1961: 41-42).

در سوریه نیز هر محله سرپرست خود را داشت که به شیخ / عریف (Arif) حاره معروف بود. از طرفی، نماینده محله و از سویی کارگزار حکومت بود. شیوخ، مسئول مذاکره در مورد مالیات و نحوه تقسیم و جمع‌آوری مالیات‌ها از سطح محله بودند. آن‌ها واسط خوبی بین تقاضاهای حکومت و نیازهای مردم محلات به شمار می‌آمدند. (Hourani, 1970: 197).

در صنعا نیز هر محله، سرپرست / متولی (headman) خود را داشت که عقیل (Aqil) یا پدر / ابوا (Abwa) نامیده می‌شد و مسئول حل و فصل اختلافات کوچک محله‌ای، جمع‌آوری پول جهت امور ضروری محله، انجام دادن امور فوری محله چون مراقبت از سیل، طوفان و حفظ و گذرهای محله‌ای بود. او خود را آماده مقابله با خطرات می‌دید و به دقت مراقب غریبه‌های وارد شده به محله بود (Serjeant, 1980: 136).

در ایران شهرهای بزرگ‌تر به بخش‌هایی تقسیم می‌شد که هر کدام رئیسی موسوم به «کدخدا» داشت. در زمان صفویان، کدخدایان از طرف کلانترهای شهر منصوب می‌شدند. در شیراز معمولاً محترم‌ترین فرد مسئولیت کدخدایی می‌یافت. او یک مقام مسئول بدون مواجب بود. وظیفه او این بود که با حرف و مشاغل مجموعه تحت تصدی خود آشنا شود. جمع‌آوری عوارض، برقراری صلح بین متنازعان و واسطه‌گری میان دولت و مردم محله را کدخدا بر عهده داشت (Lampton, 1970: 68-72, 76).

هر محله در شهر ایرانی دوره اسلامی رئیسی داشت که به نام شیخ، کدخدا، ریش سفید و مانند آن خوانده می‌شد. رؤسای محلات زیر نظر حاکم یا کلانتر شهر بودند. در شیراز هر محله یک کدخدا، و هر پنج محله حیدری یا نعمتی نیز یک کدخداباشی داشت که این دو کدخداباشی زیر نظر کلانتر شهر خدمت می‌کردند. آنها در گردآوری مالیات‌ها و برقراری

امنیت و نیز نظارت بر آداب و شعایر دینی و اجتماعی، مقامات شهر را یاری می‌دادند (اشرف، ۱۳۵۳: ۴۱).

۳) استنتاج

- بر مبنای بررسی انجام شده و مدارک و شواهد ارائه شده نتایج زیر قابل استخراج است:
- نظام و ساختار محله‌ای شهر در سرزمین‌های اسلامی بیش از آنکه متأثر از جهان‌بینی، تعالیم و احکام اسلامی باشد متأثر از ویژگی‌های سرزمینی و بازتابی از مجموعه شرایط و عوامل اثرگذار فرهنگی و اجتماعی پیش - اسلامی است.
 - ساختار شهری غالب شهرهای تحت حاکمیت امپراطوری‌های اسلامی و یا متأثر از دوره اسلامی مبتنی بر محلات و نظام محله‌ای متشکل از محلات کوچک و بزرگی بوده که اقشار مختلف اجتماعی، خاصه‌های فرهنگی و گاه ویژگی‌های روستایی - قبیله‌ای ما قبل اسلامی را بازتابیده است.
 - عوامل متفاوتی چون قشربندی اجتماعی، ویژگی‌های فرهنگی، قومی و مذهبی، الگوهای زیستی بدوی - قبائلی و روستایی و استقرار گروه‌های جمعیتی با پیشینه‌های مختلف در شهر دوره اسلامی، گستردگی امپراطوری‌های اسلامی و نیاز به خودگردانی و خوداتکایی شهرها در قالب محلات نسبتاً مستقل شهری از جمله عواملی هستند که ساختار کالبدی و اجتماعی شهر دوره اسلامی را به سمت تقسیمات محله‌ای مشخص سوق داده و این البته در انطباق با ویژگی‌های سرزمینی اشکال متفاوت و گونه‌گونی یافته است.
 - محلات شهری کارکردها و نقش‌های متفاوتی داشته‌اند: آنها از یکسو مسأله وابستگی و تعلق افراد به جمع را در چارچوب شهر و محدوده کلان شهری حل کرده‌اند و از سوی دیگر مجال بروز و تظاهر خاصه‌های شغلی، فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و نژادی را فراهم کرده و

فرصت تجدید حیات بستگی‌های روستایی و روابط نزدیک را در چارچوبه شهر ایجاد کرده‌اند. محلات شهری شهرهای دوره اسلامی حتی ابزار اداره و حاکمیت شهری بوده و کمک مؤثری به مدیریت شهری و کنترل آنها کرده و امنیت آنها را از طریق کنترل‌های نزدیک غیررسمی فراهم آورده‌اند. همچنین امکان هم‌زیستی گروه‌های اقلیت غیرمسلمان را در محدوده‌های تعریف شده فراهم کرده‌اند. محلات شهری حتی در غیاب تشکیلات مردمی و غیردولتی رسمی، انجمن‌های صنفی و حرفه‌ای وسیله مشارکت مردمی در حل مسائل مربوط به حوزه سکونتی خودشان بوده و امکان ارتباط مؤثر اقشار ساکن را در قالب انجمن‌های محله‌ای غیررسمی فراهم می‌کردند.

● محلات شهری شهرهای دوره اسلامی امکان اداره شهر را توسط واحدهای مستقل و خودیار شهری فراهم می‌کردند. هر محله سرپرست / متولی خاص خود را داشت که از سویی در ارتباط با مردم محله مشکلات، مسائل و نیز نظرات و خواسته‌های آنان را می‌شناخت و از سوی دیگر در ارتباط با حاکم شهر، نقش‌ها و کارکردهای اداری ویژه خود را بر عهده می‌گرفت. در مجموع ساختار محله‌ای شهر دوره اسلامی علی‌رغم تفاوت‌های ناشی از مشخصات و ویژگی‌های سرزمینی دارای دو کارکرد مشخص بوده است: محلات شهری از سویی به عنوان واحدی عملکردی امکان عرضه خدمات در محدوده‌های کوچک‌تر از شهر را فراهم می‌کردند و از سوی دیگر به عنوان واحدی اجتماعی امکان هم‌پوندی و بروز ویژگی‌ها و مشخصات فرهنگی، اجتماعی، نژادی، قومی و مذهبی را در محدوده‌های تعریف شده خود فراهم می‌کردند.

این هر دو کارکرد (واحد مدیریتی شهری و واحد اجتماعی - فرهنگی) امروزه بار دیگر در نظریات جدید شهرسازی مطرح شده و به عنوان ابزار مهم بازیابی هویت فردی و اجتماعی در محدوده‌های بسیار وسیع کلان‌شهرها و عظیم‌شهرها شناخته می‌شود.

منابع

- ابن اخوه. آیین شهرداری در قرن هفتم هجری. ترجمه دکتر جعفر شعار. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- اشرف، احمد. «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی» نامه علوم اجتماعی. دوره اول، ش ۴، ۱۳۵۳.
- بنه ولو، لئوناردو. تاریخ شهر (شهرهای اسلامی و اروپایی در قرون وسطی). ترجمه پروانه موحد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- توسلی، محمود. اصول طراحی شهری و مناطق مسکونی در ایران (جلد اول). تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۶۶.
- جعیط، هشام. کوفه: پیدایش شهر اسلامی. ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- ریمون، آندره. شهرهای بزرگ عربی - اسلامی در قرون دهم تا دوازدهم هجری. ترجمه حسین سلطانزاده، تهران: آگاه، ۱۳۷۰.
- دبیرسیاقی، محمد. سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی مروزی. تهران: زوار، ۱۳۶۹.
- سلطانزاده، حسین. تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران. تهران: آبی، ۱۳۶۵.
- لمپتون، آن. جامعه اسلامی در ایران. ترجمه حمید حمید. تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰.
- یعقوبی، البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- Amost, Rappoport. *Human Aspect of Urban Form*. 1981.
- G. Wiet. *Baghdad Mertopolis of the Caliphate*. Oklahoma University, 1971.
- Hourani, Lapidous and Stern. *The Islamic Cities*. Cussier, Oxford, 1970.
- H. A. Lampton and B. Lewis. *The Cambridge History of Islam*. Vol. 2,

Cambridge, 1970.

- Le Tourneau. *Fez in the Age of Marinides*. University of Oklahoma, 1961.

- R. B. Serjeant. *The Islamic City*. UNESCO, 1980.